



درس خارج فقه تربیتی جلسه ۳ - استاد اعرافی

مقدمه	۲
ادامه: مصادیق عاملین به علم	۲
۲- آمر به معروف و مبلغ	۲
ادله روایی	۲
ادله قرآنی	۳
ادامه: آیه ترغیب به عمل	۴
ادامه: آیه مذمت عالم بی علم	۴
ادامه روایات مذمت	۴
نسبت عمل به علم با تکلیف	۵
ترغیب به عمل تابع نوع تکلیف	۶
در مورد ترک به عمل چطور؟	۶
احتمال اول:	۶
احتمال دوم:	۷
نظیر از روایات	۷
نظیر از آیات	۸
احتمال سوم:	۸
عدم تبدل احکام ترجیحی به الزامی	۹
عمل به علم شرط وجوب است یا واجب؟	۱۰
احتمال تاثیر در باب امر به معروف	۱۱
نظر استاد	۱۱



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در عمل به علم بود؛ و اینکه از وظائف عالم و معلم و متعلم و همه آنهایی که با علم ارتباطی برقرار می‌کنند، این است که به علمشان عمل بکنند. در این زمینه بحث‌هایی بود که عرض کردیم. در ادامه مباحثی که در ذیل این موضوع مطرح است، این است که آیا تأکیدی که در مورد عمل به علم در روایات وارد شده، اختصاص به معلم و متعلم به معنای متعارف دارد؟ یا اینکه اطلاق و عموم دارد؟

ادامه: مصادیق عاملین به علم

۲- آمر به معروف و مبلغ

قاعدتاً در این مورد هم باید تأکید بکنیم که این ادب (عمل به علم)، عام است و شامل عالم و معلم و متعلم و کسان دیگری مثل آمر به معروف، واعظ، مبلغ و مروج، که به نوعی در دیگران اثرگذار هستند، می‌شود. روایاتی که می‌گویند عالم باید به علمش عمل بکند، شامل همه کسانی است که چیزی را به دیگران می‌آموزند و لو در قالب‌های تبلیغی، ارشادی و یادآوری و تذکر. چرا که عالم، همه این‌ها را می‌گیرد. هر انسانی، نسبت به آنچه که یاد گرفته است، باید اهل عمل باشد. کسی که یا می‌دهد، یادآوری می‌کند و موعظه می‌کند به نوبه خود عالم است. پس عنوان عالم بودن، شامل همه این‌ها (آمر به معروف، واعظ، مبلغ، مروج و ...) شده و اطلاق دارد. معلم هم که در بعضی از روایات بود که «یعلم الناس»، باید به علم خود عمل بکند.

بنابراین، عناوینی که برای ادب مورد نظر (عمل به علم)، به کار رفته است، یکی عالم است یعنی عالم باید به علمش عمل بکند. بعد عنوان معلم و به طور خاص، عنوان آمر به معروف است.

ادله روایی

در جلد یازده کتاب وسائل الشیعه، باب امر به معروف، روایات معتبری در مورد اینکه آمر به معروف باید خودش عامل به معروف باشد، وجود دارد.



ادله قرآنی

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (البقرة، ۴۴). کسانی که دیگران را امر می‌کنند و دیگران را وای دارند به نیکی‌ها باید خودشان هم عمل بکنند. البته این‌جا «وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» نکته‌ای دارد که بعد عرض می‌کنیم. آیه «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ» (آل عمران/۷۹)، مربوط به معلم است که معنای عام‌تری دارد.

بنابراین آیه ۴۴ سوره بقره، برای ترغیب به عمل، - به عنوان یک وظیفه و ادب، - عالم را به طور کلی و معلم را به طور خاص - با تأکید بیشتر -؛ و آمر به معروف و آمر به برّ را به طور خاص در بر می‌گیرد؛ و از این عام‌تر، آیه ۲ سوره مبارکه صف است که می‌فرماید: «لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ». آیات هم - طبق آنچه که در بحار است، - آیه ۴۴ سوره بقره، آیه ۷۹ سوره آل عمران است؛ و گاهی هم به معنای قول است «لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ». این آیه عنوان عام خوبی دارد و تقوّل به نیکی‌ها است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» آیات ۲ و ۳ سوره مبارکه صف است که در اینجا قول دارد. گاهی معلم، گاهی آمر و اینجا هم قول «لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ». قول در این‌جا یعنی گفتن برای دیگران؛ این گفتن برای دیگران، عنوان عامی است که موعظه و ارشاد، آموزش اولیه و تبلیغ را در بر می‌گیرد. معنای آیه این است که قول حق برای دیگران، باید با عمل باشد و وظیفه قائل به حق این است که به حرفی که می‌گوید، عمل بکند.

بنابراین، عمل به علم، ادب و وظیفه‌ای برای معلم است. ولی؛ اولاً: معنای معلم، اعم از معلم به معنای خاص است. ثانیاً: غیر از عنوان معلم، عناوین دیگری هم داریم که قلمرو بحث را تعمیم می‌دهد؛ و هر مبلغ، واعظ و عالمی را در بر می‌گیرد. به خصوص عنوانی که در اینجا می‌بینیم و در روایات هم تأکید شده است. خود منیة المرید هم از منابع عامه آورده است.

مطلب دیگر این است که آیات و روایاتی که در باب عمل به علم وارد شده است، دو دسته هستند.

۱- ادله‌ای که امر می‌کنند در عمل به علم و ترغیب می‌کنند

۲- ادله‌ای که نهی می‌کنند از ترک عمل؛

در قرآن کریم هر دو نوع را ما داریم.



آیه ترغیب به عمل

همان آیه‌ای که می‌فرماید: «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ» (آل عمران/۷۹)، دارد امر می‌کند. شما به دلیل اینکه معلم کتاب هستید، باید خودتان ربانی باشید. پایبند به آن معارف کتاب و دستورات آن کتاب آسمانی باشید. این آیه امر می‌کند.

آیه مذمت عالم بی علم

و نوع دوم، آیاتی که نهی می‌کنند. مانند آیه ۴۴ سوره مبارکه بقره «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»، دیگران را امر می‌کنید ولی خودتان را فراموش می‌کنید. این آیه یک نهی‌ای روی ترک دارد. می‌گوید اگر علم دارید باید عمل بکنید مبادا که ترک بکنید. زجر از ترک علم می‌کند. یا همان «لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ که از جاهایی است که خطاب قرآن، خطاب شدید و تند است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ». ما در این زمینه نهی‌هایی داریم که بعضی از این‌ها، ظاهر در حرمت و تحریم است؛ و خطاب و عقاب شدید دارد که «... لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ». این گناه بزرگی است که «... تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ». آیه «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» هم خطاب عتاب‌آلودی است. به خصوص آیه‌ای که «كَبُرَ مَقْتًا» دارد و نظیر این را ما در روایات داریم که حالت عتاب‌آلود و عقابی دارد.

ادامه روایات مذمت

روایتی از امالی که ظاهراً هم معتبر باشد، روایت ده، باب نه، باب استعمال العلم است که چند جلسه با همین سر و کار داشتیم. حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ، قَالَ: سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) وَقَدْ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ (تَعَالَى): فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ^۱. این فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، مورد سؤال قرار گرفته یعنی چه؟ حضرت جواب می‌دهند إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: عَبْدِي أَ كُنْتَ عَالِمًا فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ لَهُ: أَ فَلَا عَمِلْتَ

^۱ - الأمالی (للشیخ الطوسی)؛ ص: ۹



بِمَا عَلِمْتَ وَ إِنْ قَالَ: كُنْتُ جَاهِلًا، قَالَ لَهُ: أَفَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ فَيَخْصِمَهُ، فَتَلِكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ. از او سؤال می‌کنند این تکلیف و وظیفه را می‌دانستی اگر بگویند بله می‌گویند: أَفَلَا عَلِمْتَ بِمَا عَلِمْتَ و اگر هم بگویند که نمی‌دانستم می‌گویند که چرا نرفتی یاد بگیری باز فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ.

روایت شانزده همین باب که از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه هست و سندش ظاهراً معتبر نیست. چون می‌فرماید که، فی روایت عثمان بن عیسیٰ أو غیره عن ابی عبدالله. ذیل آیه «فَكُبِّكُوبًا فِيهَا هُمْ وَ الْغَاوُونَ» (شعراء/۹۴) که عذاب است. می‌گویند همه این‌ها و کسانی که گمراه هستند در جهنم ریخته می‌شوند. حضرت می‌فرماید: «مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ»^۲ کسی که عدلی را توصیف بکند و خودش پایبند به آن نباشد و مخالفت با آن بکند، «فَكُبِّكُوبًا فِيهَا هُمْ وَ الْغَاوُونَ» یعنی این‌ها. این روایت شانزدهم این باب و جلد دوم وسائل صفحه بیست و نه یا سی. جلد دوم بحارهای صد جلدی، صفحه بیست و شش به بعد. باب استعمال العلم و الاخلاص فی طلبه و تشدید الامر علی العالم.

روایات قبل هم که روایت پانزده است و روایت معتبره‌ای است دارد که امام باقر فرمودند: «يَا يَزِيدُ إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ وَصَفُوا الْعَدْلَ ثُمَّ خَالَفُوهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتِي ۚ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ»^۳. تأثری که انسان‌ها در روز قیامت می‌خورند در تفریط فی جنب الله یعنی در طاعت خدا. این آیه «أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتِي ۚ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ» هم، در سوره مبارکه زمر آیه ۵۶ واقع شده است. روایاتی هم ما داریم که وعده عقاب داده‌اند. مثل روایت سی و پنج و سی و شش این باب که قریب به همین مضامین است که بعد خودتان ملاحظه می‌کنید.

نسبت عمل به علم با تکلیف

نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که عمل به علم، هم ترغیب دارد هم نهی به ترک دارد. گاهی چیزی خودش مستحب است ولی راجع به ترک آن، چیزی نیامده و گاهی چیزهایی است که انجام آن، مستحب است و

۲ - الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۲، ص: ۱۷۶

۳ - المحاسن (للبرقی)؛ ج ۱، ص: ۱۲۰



ترک‌ش مکروه. ادبی که برای عالم و معلم و مبلغ گفته شده یعنی ادب عمل به علم، فعل آن ترغیب شده و ترک آن، تحذیر.

ترغیب به عمل تابع نوع تکلیف

ترغیب به عمل تابع نوع تکلیف است. اگر آنچه که تبلیغ می‌کند، یک عمل لازم و واجب است، برای خود مبلغ هم طبعاً وجوب عمل هست و به خاطر علمش و آموزش دادنش تأکد دارد و اگر به عمل مستحبی ترغیب می‌کند برای او به خاطر علم و مسئولیتی که دارد استحبابش تأکد پیدا می‌کند.

در مورد ترک عمل چطور؟

روایاتی که وعده عذاب بر ترک عمل می‌دهند، را چه‌طور حل بکنیم؟ شاید امری که دارد، امر استحبابی است. سؤال این بود که آیا اطلاق این را می‌شود پذیرفت؟ این‌جا چند احتمال وجود دارد.

در قسم اول گفتیم که نوع و کیفیت ترغیب، تابع نوع تکلیف و امری است که مورد تعلیم و تبلیغ قرار می‌گیرد. اگر آن امر، امر الزامی باشد که آن را تبلیغ می‌کند خود او هم برایش مؤکداً لازم است. اگر استحبابی است، برای خود او هم ترغیب شده، منتهی استحباباً مؤکداً؛ قرائن این‌طور نشان می‌دهد.

اما در قسم دوم که ظهور در تحریم دارد می‌گوید «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ». شاید در حد یک گناه کبیره هم تلقی بشود. مقصود از این چیست؟ آنجا می‌گوییم نوعش است. اینجا نمی‌شود به این سادگی قضیه را حل کرد. احتمالاتی در حل مشکل در اینجا وجود دارد.

احتمال اول:

یک احتمال این است که بگوییم به خاطر این نهی‌ای که دارد و وعده عذاب و عقابی که شده است و چون بعید است که بگوییم وقتی امر مستحبی را هم ترغیب می‌کند اگر عمل نکند عقاب می‌شود؛ ممکن است بگوییم این، بر تبلیغ در امور الزامی و تحریمی حمل می‌شود، یعنی اگر چیزهای اصلی و مهم مثل اصل خدا و تکالیف واجب و محرمات را تبلیغ می‌کند، خودش هم باید پایبند به آن امر باشد و اگر نباشد گناهکار است. یعنی گناهش مؤکد و



مؤاخذه‌اش قوی‌تر است. چون ذات تکلیف الزامی است و وقتی الزامی بود، عقاب دارد. منتهی چون او عالم، مبلغ و معلم است، عقاب برای او مؤکد است. این یکی از مواردی است که ممکن است اگر صغیره هم باشد مبدل به کبیره بشود. چون تأکد عقاب دارد. تبدل صغیره به کبیره و اشتداد عقاب به کبیره حدوداً ده عامل در روایات دارد.

احتمال دوم:

راه دیگری که می‌شود آن را مطرح کرد، این است که ما در این‌جا در حقیقت نگاه تجزیه‌ای و پراکندگی نداشته باشیم بلکه یک نگاه کلی داشته باشیم. بحث این آیات و روایاتی که دارد عالمان بی عمل و قائلان و مبلغانی که پایبند نیستند، را مذمت می‌کند، خصوص این امر و آن امر نیست. بلکه کلیت شخصیت چنین افرادی مد نظر است. اینکه عالمی مستلزم به اساس دین نبوده و علمش به هیچ نحو در زندگی شخصی تجسم پیدا نکرده باشد؛ تک تک و موردی بحث نمی‌کنیم بلکه یک نگاه جمعی و کلی به مسئله داریم. عالم لاابالی، بی توجه و بی‌اعتنای به دین؛ نه اینکه خصوص این و خصوص آن، نه اینکه حالا که مبلغ راجع به انفاق صحبت می‌کند، باید همین امروز انفاق کرده باشد تا بتواند در مورد انفاق بحثی بکند؟ نه؛ بلکه به طور کلی آدم عقاب و معاتبه و مؤاخذه بر آدم‌های لاابالی است.

نظیر از روایات

نظیر همین روایتی که در بحث مکاسب می‌خواندیم که عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ أَزْدَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْهُ هُدًى لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا»^۴. در این باب چندین روایت مثل این داریم. کسی که علمش اضافه بشود ولی عوض نشود. این بحث، تک تک مورد نیست. هفت، هشت تا روایت داریم که با این سازگار است. پنج شش روایت با تعبیر مختلف وجود دارد. کسی که علمش اضافه بشود ولی علاقه‌اش به دنیا افزوده بشود و زهدش کم بشود و هدایت او افزوده نشود می‌گوید «أَزْدَادَ مِنَ اللَّهِ بُعْدًا»؛ اینجا بحث این عمل و آن عمل نیست. بحث، نگاه کلان به شخصیت او است. یعنی تحولی در شخصیتش پیدا نشود. در همین باب، روایات متعددی می‌توانید ببینید. این مضمون در چند روایت آمده که ظهورشان کاملاً در همین مطلب است. مثلاً جایی که می‌گوید «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عِلْمٍ لَا

^۴ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۳



يَنْفَعُ^۵. «عِلْمٌ لَا يَنْفَعُ» بحث نگاه تجزیه‌ای و موردی نیست که این علم به او ربط دارد یا نه؟ عمل می‌کند یا نمی‌کند؟ بحث این است که طبیعت علم الهی که گفتیم محور این بحث‌ها است، این است که باید آدم‌ها را دگرگون بکند. در آن‌ها تحول ایجاد بکند. کسی که با وجود علوم الهی، در او تحول ایجاد نشود، مورد مؤاخذه است. ممکن است در این روایات چنین نگاه کلان و کلی وجود داشته باشد. روایت «مَنْ أَزْدَادَ عِلْمًا وَلَمْ يَزِدْهُ هُدًى»، روایت پنجاه این باب است. روایت سی و نهم و روایت شصت و دوم، همین مضمون را دارند.

نظیر از آیات

ممکن است کسی آیات قرآن را هم بر همین مضمون حمل بکند. «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»، احتمال اول این است که «تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»؛ یعنی برّ را می‌گویید ولی خودتان را فراموش کردید که به این برّ عمل نکنید. ولی ممکن است بگوییم نه؛ «و تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»؛ یعنی به طور کلی شما در مقام امر و تبلیغ بر آمدید ولی از خودتان غافل شدید. این عقاب دارد و گناه است که آدمی از خودش غافل شده و فقط به فکر دیگران باشد. بحث خاصی نیست که این را می‌گویید و این را عمل می‌کنی و یا نمی‌کنید؟ بحث جمعی و کلانش است. البته «لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»، بیشتر نگاه خاص دارد. چیزی را که عمل نمی‌کنید می‌گویید. پس احتمال دوم این بود که ادله ناظر به نگاه کلان و کلی است.

احتمال سوم:

احتمال سوم هم این است که کسی بخواهد به اطلاق و ظاهرش عمل بکند - البته بعید است این احتمال قائلی داشته باشد - به این صورت که اگر آدم حتی مستحبات و تکالیف رجحانی را تبلیغ می‌کند و مبلغش است، باید به آن‌ها پایبند باشد. این یک احتمال است که نمی‌شود آن را پذیرفت.

بعضی از ادله امر و نهی هستند و بعضی هم ادله‌ای هستند، که آثار مثبت عمل به علم را بیان می‌کنند بعضی هم آثار منفی عدم عمل به علم را ذکر می‌کنند. که مثلاً قساوت می‌آورد و امثال این. در اینجا روایات به چهار دسته تقسیم می‌شوند آنهایی که امر دارند و آنهایی که نهی دارند و آنهایی که آثار مثبت را می‌گویند یا آثار منفی را

^۵ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۳۲



می‌گویند. البته بعضی روایات هم هر دو سه تای این‌ها را دارد. ما این بخش را اطلاق می‌گوییم. یعنی ترغیب که می‌کند، اطلاق دارد. برای عالم و مبلغ و معلم، عمل به آنچه که می‌گویند، تأکد دارد و رجحان تأکدی دارد. این اطلاق دارد. منتهی در واجب به نحو وجوبش، تأکد پیدا می‌کند و در مستحب مستحبش. ما اطلاق این‌ها را قبول داریم وقتی اثر مثبت را می‌گوید، چه واجبات و مستحبات؛ عمل به علم آثار مثبت دارد آثار مثبت هم، یک نوع آن، در فلسفه اخلاقی است یعنی در خود شخص، یک بخش هم در فلسفه تربیتی است. به عبارت دیگر عمل به علم، یک آثار از لحاظ فلسفه اخلاقی دارد یعنی در خودش، یک آثاری هم از لحاظ تربیتی دارد یعنی در دیگران؛ وقتی شخص، به علم خود عمل می‌کند عملاً تبلیغش هم کارآمدتر است. آثار منفی هم اینطور است؛ عمل نکردن به علم، هم آثار منفی و اخلاقی در درون خود شخص دارد و هم آثار منفی تربیتی نسبت به دیگران دارد. پس آثار مثبت و منفی هم دو نوع است. این سه طائفه از آیات و روایات را ما قبول داریم که اطلاق دارد.

عدم تبدل احکام ترجیحی به الزامی

اما مشکلی که این‌جا وجود دارد این است که بیایم بگوییم شخصی که تبلیغ نماز شب یا نافله می‌کند، باید خودش هم بخواند؛ یعنی نافله‌ای که برای دیگران مستحب است، - چون او مبلغش هست، - به عنوان ثانوی بر او واجب است. به حیثی که اگر انجام ندهد، عقاب می‌شود. هیچ فقیهی این را فتوی نداده و نمی‌شود فتوی داد. یعنی نمی‌توان گفت که احکام ترجیحی برای عالم، معلم، آمر، واعظ و مبلغ، به احکام الزامی تبدل پیدا می‌کند. البته اگر - به عنوان ثانوی، - مرجع تقلیدی امری را بگوید، ولی خود عمل نکند؛ و این عمل نکردن او موجب وهن اسلام و مذهب بشود؛ در این صورت، - به عنوان ثانوی - این عمل مستحبی برای او واجب خواهد بود.

در اینجا، عناوین ثانوی موضوع بحث ما نیست. البته خود این هم به عنوان کلی ثانوی نسبت به احکام است. ولی ما فقط همین عنوان را می‌گوییم؛ و الا اگر عناوین دیگری به این اضافه بشود، مثل این‌که در شرائط خاصی، عالمی به جبهه رفته و بجه‌های جبهه عمل مستحبی را انجام می‌دهند و او بی‌اعتنایی کرده و عمل نمی‌کند، یک شرائطی گاهی پیدا می‌شود که اگر همان مستحب را عمل نکند، موجب وهن در مذهب و دین و روحانیت می‌شود. آن، یک شرائط خاص است. بحث ما روی همین ترتیب روایات و با همین عنوانی است که در روایات آمده است. به نظر می‌آید ما نمی‌توانیم اینجا اطلاق را بپذیریم.



از حیث آن دو تا به نظر می‌آید که هر دو درست است یعنی هم بعضی از ادله با آن می‌خواند و سازگار است و بعضی نگاه کلی و کلان دارد. بعید نیست مثلاً «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»، همین نگاه کلی را داشته باشد. «مَنْ أَزْدَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْهُ هُدًى» آن‌ها حتماً همین‌طور است. «ازدادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزِدْهُ هُدًى» معارفش افزوده شده ولی «لَمْ يَزِدْهُ هُدًى» و این «ازدادَ مِنْ اللَّهِ إِلًّا بُعْدًا» است. بعید نیست که این‌طور باشد؛ و قطعاً اطلاقش منظور نیست و این حمل بر آن بخش می‌شود.

مستحبات را هم می‌گیرد ولی نه اینکه بگوییم وقتی که مبلغ در منبر یا برنامه‌ای تبلیغ می‌کند، بگوییم همه این‌ها بر او واجب است. ولی این نوع تبلیغ، بدون اینکه خودش یک تحولی در او پیدا بشود و یک التزامی، ولو فی الجمله، به این‌ها نداشته باشد، حرام است. این فی الجمله بی‌التزامی و عدم تأثر از این امور، برای او حرام است؛ قطعاً بعضی از روایات به این اشاره می‌کند و بعضی هم ممکن است اولی باشد یعنی اولی و دومی قابل جمع است ولی اطلاقش را نمی‌دانیم. پس این بحث، مکمل بحث دیروز شد.

روایاتی که در باب عمل به علم آمده به چهار دسته تقسیم می‌شود و حکمش هم به این شکلی است که اینجا عرض کردیم.

این‌ها کله، به عنوان اولی و بر اساس آنچه که در روایات هست آمده و الا ممکن است در هر جایی یک عناوین ثانویه‌ای پیدا بشود که عمل به علم و حتی به آموزه‌هایی که فرا گرفته و آنچه که می‌آموزد حتی اگر مستحب باشد به خاطر شرائط ویژه‌ای واجب بشود.

عمل به علم شرط وجوب است یا واجب؟

بحث مهم دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این است که اگر کسی می‌بیند که نمی‌تواند به آنچه که بناست یاد بگیرد، عمل نکند. پس بگوییم اینجا تکلیف یادگیری از او برداشته می‌شود یا اینکه نه؛ در واقع این روایات به آن روایات که می‌گویند «طلب العلم فريضة» و یا ترغیب به علم می‌کند - با چند دسته‌ای که بحث کردیم و تنظیم می‌شود - قید می‌زند و می‌گوید حالا که نمی‌توانی عمل بکنی پس آنجا تکلیفی برای فراگیری هم متوجه تو نیست؟ یا اینکه نه؛ این‌طور چیزی نیست؛ آن اطلاق در جای خودش است. این روایات و آیاتی که می‌گوید علمی که داری



باید عمل بکنی و اگر عمل نکنی، عقاب می‌شوی؛ این معنایش این است که تکلیف یادگیری را بر می‌دارد؟ و مشروطش می‌کند؟ یا اینکه نه؛ آن مطلق است.

احتمال تأثیر در باب امر به معروف

نظیر این بحث، در باب امر به معروف و نهی از منکر است. می‌گوید آیا وقتی کسی به چیزی عمل نمی‌کند، تکلیف عمل به علم، برای امر به معروف و نهی از منکر، شرط امر به معروف و نهی از منکر است؟ یا شرطش نیست؟ احتمال تأثیر، از شرایط امر به معروف است. اگر احتمال تأثیر ندهد، دیگر تکلیفی ندارد. آیا عمل به علم و اینکه بتواند عمل به علم بکند، شرط امر به معروف و نهی از منکر است؟ یعنی واجب، مشروط به این می‌شود، یا نه؟ به نظر می‌آید نه؛ فقط برای دفع توهم است. این، تابع این سؤال است که آیا تکلیف تعلیم، تعلّم، تبلیغ و همینطور امر به معروف و نهی از منکر، مشروط به علم و عمل شخص هست؟ یا اینکه تکلیف، اطلاق دارد و این تکلیف مترتب بر آن هست؟ مثلاً در امر به معروف و نهی از منکر، احتمال تأثیر از شرائط تکلیف و وجوب است به حیثی که اگر احتمال تأثیر ندهد این عمل واجب نیست. ولی یک چیزهایی هم هست که شرط وجوب نیست. در مثل امر به معروف و نهی از منکر، بعضی امور داریم که شرط واجب است و واجب را مشروط می‌کند مثل احتمال تأثیر؛ ولی بعضی از چیزها را هم داریم که مقدمه واجب است و باید برود آن را فرا بگیرد؛ یعنی تکلیف را مقید نمی‌کند؛ مثلاً اگر ابزارهای امر به معروف و نهی از منکر را فراهم بکند، آن حکم را مقید نمی‌کند شرط واجب انجام نشده است. اینجا هم همین بحث است که آیا اینجا تکلیف مقید به این‌ها شده است؟ اگر کسی چیزی بگوید که نمی‌تواند عمل بکند، تکلیف از او برداشته می‌شود؟ یا اینکه اینطور نیست؟ ۴۵:۴۰

نظر استاد

خیلی واضح است که این‌طور نیست. این روایات و آیاتی که می‌گویند به علمتان عمل بکنید و خودتان را فراموش نکنید و امثال این‌ها، تکلیف علی‌التکلیف و به عبارتی تکلیف مترتب بر تکلیف دیگری است؛ نه اینکه قید و شرطی برای تکلیف اول باشد؛ دو تا تکلیف اینجا وجود دارد:



تکلیف اول: تبلیغ دین، تعلیم دین، ارشاد مردم، امر به معروف، قول به حق و توصیف عدل همه عناوینی است که در تأثیرگذاری دیگران الزام یا ترغیب شده است. همه این‌ها، علی‌ای حال یا واجب است یا مستحب؛ هر جایی به تناسب خودش.

تکلیف دوم: تبلیغ دین، تعلیم دین، ارشاد مردم، امر به معروف و ...؛ تکلیف مضاعفی هم دارد؛ و آن این است که خودت باید عمل بکنی؛ حالا واجب یا مستحب. این تکلیف دوم، تکلیف مضاعف است؛ نه اینکه مشروط ساختن تکلیف اول به تکلیف دوم باشد؛ اگر دومی را عمل نمی‌کنی، لازم نیست اولی را هم عمل بکنی؛ به عبارت دیگر، اگر در واجبات این را ترک بکند، یک گناه کرده؛ نه، اینجا که لازم بود یاد بگیرد، واقعا دو تا گناه کرده. یکی این بوده که وظیفه الزامی داشته یاد بگیرد یا بدهد یعنی وظیفه تعلیمی داشته؛ ولی انجام نداده و دیگر اینکه خودش هم عمل نکرده و دو تا عقاب دارد. پس اینطور نیست که تکلیف‌ها به هم مشروط بشوند دو تکلیف است که یکی بر دیگری مترتب است. این خیلی امر واضحی است که توضیح داده شد.